



مجله علمی و فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
شماره ۱۴۴
تابستان ۱۳۸۶

در حال حاضر

قدرت، سوژه و هویت؛ تأملی بر آرای میشل فوکو

بی تردید، از میان همه متفکران معاصر فرانسوی، این میشل فوکو است که آثار او بیش از سایرین در کشور ما ترجمه و تفسیر و نقد شده است. شاهد مدعی اخیر، حجم بی شمار سخنرانی‌ها، کنفرانس‌ها، همایش‌ها، مقالات و فعالیت‌های علمی و فلسفی در لغو و شناخت و معرفی اندیشه این متفکر است، گر چه افتادن در دام مابیت‌گرایی و دمزدن از یک فوکوی «اصیل» به همان اندازه مورد نقد است که نگاه‌های یکسویه به فوکو، اما ذکر این نکته خالی از فایده نخواهد بود که فوکویی که به ما شناسانده شده، آن فوکویی نیست که باید باشد. درک یکسویه، برخورد سطحی و استفاده‌های ابزاری از اندیشه فوکو، به‌ویژه در سال‌های اخیر شدت یافته و این نگرشی بسیار محدود و از بیعتی کلاً نامربوط به اندیشه اوست. چرا که هر کسی از نطن خود «به بررسی جنبه‌هایی از این دریای موج‌نگریسته است. فهم ما از فوکو و هر متفکر غربی دیگر، باید در زمینه توجه به خاستگاه و ساختار اندیشه او به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی و ادراک وی در بستر تاریخی غرب صورت پذیرد و تنها توجه به این نکته که مانع گرته‌برداری‌های غلط از روش‌های تحلیلی فوکو و به‌کارگیری روش‌های وی در جامعه ماست، چرا که گرازیگاه آنها جامعه مدنی است که تجربه طولانی دانش، علم، انضباط و رفاه را پشت سر گذاشته و اکنون به‌سازما به مناسبی برای گنکاش دیرینه‌شناسانه و تبارشناسانه بدل شده است. البته این سخن مستلزم نادیده گرفتن تأثیرپذیری جوامع از سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی یکدیگر نیست بلکه مدعی جدیت بیشتر در تأمل بر نحوه و دامنه و پیامدهای این سیاست‌هاست. پرداختن به فوکو، به‌عنوان متفکری که منتقد مدرنیته و فرهنگ مدرن به‌معنای ظهور تاریخی آن در یک دوره و شکل خاصی است، نباید ما را تا سر حد ستایش مفرط از این متفکر سوق دهد، چرا که فرهنگ ما در طول تاریخ، همواره هر اندیشه بر آشوبت‌های رایج موعهی مفهوم و بی‌خطر بدل کرده و آنگاه یکسره به ستایش یا نکوهش آن پرداخته است. سر نوشت فوکو از این تقدیر تاریخی ذکر شده جدا نیست و بزرگ‌ترین گناه این مدعی‌بخت‌های کنونی، بین طرفداران پرشور و منتقدان سرسخت وی در کشور ماست.

دکتر علی اشرف نظری

یکی از جداله بر انگیزترین منازعات فکری در حوزه نظرهای سیاسی بحث پیرامون چرخش مفهوم قدرت در دیدگاه متفکرانی نظیر میشل فوکو است اینک متفکران همسلگ فوکو با جدول از دیدگاههای رایج، قدرت را نه صرفاً از ارتباط با سازو کارهای ساختارهای رسمی یا خر فاشی صرفاً سیاسی بلکه منتشر در تمام حوزه‌های اجتماعی می‌دانند. فوکو خود می‌گوید که می‌خواهد راه دیگری پیشبهاد کند که ما را زودتر به «افتصاد جدید روابط قدرت» برساند راهی که تجربی تر، دلزای ارتباط نزدیکتر با وضعیت جاری ما و متضمن رابطه بهتری میان نظریه و عمل است این راه عبارت است از اینکه اشکال مقاومت در مقابل انواع مختلف قدرت را به عنوان نقطه همبست خود اتخاذ کنیم.

در تحلیل فوکو، قدرت به معنای عملی است که موجب تغییر یا جهت‌دهی (راهبری) به رفتار دیگران می‌شود. از این منظر، قدرت، ساختار کلی اصلی است که بر اعمال ممکن دیگر تأثیر می‌گذارد، قدرت بر می‌تواند لاسری و تسهیل می‌کند یا دشوار می‌سازد، محدودیت ایجاد می‌کند یا مطلقاً منع و نهی می‌کند به این حال، قدرت همواره شیوه انجام عمل بر روی فاعل عمل است. زیرا فاعل عمل، عمل می‌کند یا قادر به انجام عمل است. در این مقاله، فوکو، تحلیل فوکو در باره مفهوم قدرت به بحث گذاشته خواهد شد.

میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴)، فیلسوف فرانسوی، از جمله متفکرین برجسته پست‌مدرن است. هر چند وی خود را خر زمره متفکران پست‌مدرن قلمداد نمی‌کند ولی آثار و نوشته‌هایش به طرز مشهوره، ماهیتی به متضمن دارند فوکو در سال ۱۹۲۶ به پاریس به دنیا آمد و پس از طی تحصیلات اولیه، به «کول نرمال سوربورگ» رفت تا فلسفه بخواند و در سال ۱۹۵۸ لیسنس فلسفه گرفت پس از فراغت از تحصیل، علاقی فکری او، از فلسفه به روان‌شناسی و تاریخ تغییر یافت و در دهه ۱۹۵۰ دهیمی در آسپشنشنی روانی و درجه لیسنس در روان‌شناسی گرفت فوکو، رساله دکترای خود را تحت عنوان «تیزوئسیتی در تاریخ دیوانگی» نوشت که بعدها با عنوان «دیوانگی و بی‌عقلی» تاریخ دیوانگی در عصر کلاسیک (۱۹۶۱) منتشر شد. فوکو در سال ۱۹۶۴، استاد فلسفه دانشگاه «کلرمون- فرامون» شد و در همین دوران، کتاب «هزاره و چیزها» را نوشت که در ترجمه فکاوسی، نظم‌نویس نام گرفت. او در سال ۱۹۷۰، به عنوان استاد صاحب کرسی «تاریخ نظام‌های فکری» در «کلسوفرنس» برگزیده شد. فوکو تا هنگام مرگ خویش در سال ۱۹۸۴، این آثار را منتشر کرد: «مراقبت و تنبیه» (تولد زندان (۱۹۷۵)) «انزده حکمتی» (۱۹۷۶)، «کاربرد لغات» (۱۹۸۲) و «مغذیه نفس» (۱۹۸۲).

اما پرسش اصلی که اینجا مطرح می‌شود این است که فوکو کیست؟! «مشکلی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که فوکو را نمی‌توان متفکری با حوزه‌های علائقی فکری خاص دانست و در نتیجه، افکار او را در یک زمینه خاص مورد توجه قرار داد. آیا او بیشتر به فلاسفه شباهت دارد؟ که پاسخ اولیه مثبت است. او زمانه بسیار از دوران جوانی خود را صرف آموختن فلسفه کرد و فلسفه نیز در مساحت ما جز او پیش از آنکه به عنوان یک فیلسوف دربار افلاطون، ارسطو، دکارت یا کانت بیاید. سه دربار تاریخ جنون و پزشکی، زندان و جنسیت نوشت. آیا او بیشتر تاریخ‌دان است یا فیلسوف؟ پاسخ در اینجا نیز مثبت است. او تاریخ‌دان اندیشه‌هاست و پیش از یک دهه از وقت خود را صرف تحلیل روش‌های تاریخی در حوزه اندیشه سیاسی کرده هر چند او در حقیقت متفاوت و متمایز با سایر تاریخ‌دانان دارد همچنین او آنجا که فوکو جهت گیری فکری خود را تغییر می‌دهد و تحت تأثیر سنت‌های فکری گوناگونی است به عنوان متفکری «کثیرالوجه» شناخته شده است. در تعبیر گوناگونی او را «فرزاد ناخلف ساختارگرایی» «دیرینه‌شناسی فرهنگ غرب»

«ویژگی‌نگار» و «ویژگی‌نگار علوم اجتماعی رایج» خوانده‌اند».

خاستگاه فکری فوکو

موضوع اصلی اندیشه فوکو از لحاظ روش‌شناختی، در ارتباط با ساختارگرایی، دیدارشناسی و هرمنوتیک قرار می‌گیرد. در نتیجه، ضروری به نظر می‌رسد که جهت حرکت اندیشه‌های فوکو، نگاهی اجمالی به این جریان‌های فکری لازم به نظر می‌رسد.

۱- ساختارگرایی: یکی از جنبه‌های مهم آثار فوکو، ساختارگرایی است. ساختارگرایی از موسور تا هوری لستروس^۱ برای زبان، نقد می‌محوری قابل هستند که می‌بایست در فهم جوامع انسانی و تبیین رفتار آدمیان مورد توجه قرار گیرد. از دیدگاه آنان، زمان نه مخلوق است، تمدن و فطرت خاص آدمیان بوده و نه محصول فرهنگها و تعاملات بشری بلکه نظام مستقل و خودمختاری است که مقدم بر انسان‌ها و مستقل از عالم طبیعت موجود است و به واقف‌های بیرونی و تقدیر و رفتار آدمی حقیقت می‌بخشد.

فوکو به پیروی از نظریات ساختارگرایی نظیر لوی اشتروس معتقد بود که معنا را نباید صرفاً در ساخت ذهن جستجو کرد معنا باید از دل ساختارهای اجتماعی، تاریخی و فرهنگی بیرون آورده شود. اشتروس در این باره می‌گوید: «شرط لازم و کافی برای دستیابی به اصل و بنیادی برای تبیین که در مورد دیگر نهادها و نهادها نیز معتبر باشد، آن است که ساختار ثابت و ناخودآگاهی را که در سطح زیرین هر نهاد و سنت موجود است در کتب، به تعبیر روشن تر، اشتروس ضمن نفس سوزده متفق بود که نباید هر چیز را در دلبازی‌های تلریک ذهنیتی منسوخ تحت عنوان حوزه شناسا» مورد جستجو قرار داد بلکه باید به ساختار پافت و شکل‌بندی‌های موجود در ناخودآگاه نیز توجهی خاص داشت و فوکو نیز به جای تأکید بر ذهنیت و سوزده بر فرارگدها و پدیده‌های نظیر عوامل اجتماعی و دین‌های فرهنگی تأکید می‌کند از این رو وی با اتخاذ نگرش ساختارگرایانه، با انسان‌گرایی دوران مدرن مخالفت می‌کند و سخن از محو انسان و محو کنشگر به میان می‌آورد. فوکو در

به اعتقاد فوکو، باید اعمال قدرت را نه به لحاظ قانون بلکه به لحاظ بهنجار سازی، و نه از نظر سوء استفاده بیل از نظر مجازات و کنترل بفهمیم

پایل کتاب «نظم انسان» می‌گوید: «چنان که دیرینه‌شناسی اندیشه ما به‌اصطلاح نشان می‌دهد، انسانبداع دوران اخیر است. اندیشه‌ای که چپ‌ها به پالمان دوران خود نزدیک می‌شود»^۲ به نظر وی، باید از سوزده سازنده چشم پوشید و از سوزده خالص شده به این معنا که انسان از این که و میل ناخودآگاه است و ذهن، از سرچشمه‌های دیگری، نظیر فرهنگ و جامعه، و به ویژه زبان که در ناخودآگاه شکل می‌گیرد سرایب می‌شود.

مفهوم «گفتگو» در اندیشه فوکو، نسبتی خاص با ساختارگرایی دارد که بر محور روش «دیرینه‌شناسی» تنظیم شده است. از منظری ساختارگرایانه، گفتگو، نشان‌دهنده مجموعه قاعده‌مندی که گزاره‌ها به کار می‌رود که به صورت ساختارهای نامرئی و ناخودآگاه، در پس اندیشه‌های منفرد، تئوری‌ها و سخنان روزمره نهفته است و قواعد خود را بر تقدیر، فلسفه، طب، رفتارها و گفتارها تحمیل می‌کند. از این منظر، فلسفه‌ها و نظریه‌ها حاصل توهی ساختار است که در ناخودآگاه مردم وجود دارد و بر اساس آن همه چیز شکل می‌گیرد. در دیدگاه گفتگو، برخلاف روش انتاباتی که جهان بیرونی را به عنوان جهانی کم‌بیش متغلب، فریب‌شکل گرفته و عینیت فلسفی کرده و معرفت ما را محصول بازتاب‌های بیرونی می‌داند «جهان اجتماع و انسان، جهانی ذاتی شکل و بی‌معنی است و وسیله گفتگو، مساحت هر عصری، معنا و شکلی خاص می‌گیرد و محدود و محصور می‌شود، به سخن دیگر، اجتماع و انسان به‌طور مطلقه قابل

ظهور در اشکال گوناگونی است و گفتگو، مساحت در هر دوره، به تحقق و ظهور متعین یکی از آن اشکال می‌انجامد»^۳ از این منظر، ساختارهای گفتگو، به عنوان چهارچوب‌هایی هستند که به عنوان حدی بر واقعیت متکثر، بی‌کمان و بی‌نظم بیرونی، به جهان بی‌شکل و بی‌معنی خارج، شکل و معنا می‌بخشند و به دلیل آنکه محصول تحولات تاریخی هستند، مدام با معرض تغییر و تحول‌اند. فوکو عمل گفتگو را چنین تعریف می‌کند: «مجموعه‌های از قواعد تاریخی ناشناسی که همیشه در زمان و مکان، معرفت یک دورن خاص، دانشی می‌سازند و کار کرد از تالیلی در یک محدوده اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و زبانی، مشروط به آنهاست»^۴ این قواعد که در ناخودآگاه وجود دارند قواعدی نیستند که گویند خاص آگاهانه از وجود آنها خبر داشته باشد بلکه تمام اعضای اجتماع مربوط به یک اندازه در آن سهیم‌اند. بدین ترتیب، اعمال گفتگو، به لحاظ فاعل‌گانه، بدون نشان، شبهه ساختارها هستند که از قواعد بخصوصی تبعیت می‌کنند»^۵ فوکو این ساختارهای نهایی را که در پس تقدیر و رفتارها نهفته است «اپیستم» یا صورت‌بندی دانایی» می‌نامد. «اپیستم پیش‌زمینه فکری ناخودآگاه همه اندیشمندان یک عصر یا همان ناخودآگاه معرفت در هر دوران است. به سخن دیگر، اپیستم، صورت‌بندی کلی آن روابط ساختاری و ساختارمندی است که شیوه ظهور گفتگوهای علمی در هر عصری را تعیین می‌کند یعنی چیزی است که تعیین می‌کند که چه می‌توان گفت و چه نمی‌توان گفت. بدین معنای سوزده هر سوزده است و شکل خاص اندیشه و کردار وی را تعیین می‌کند»^۶ فوکو معتقد است که میان اپیستم و با نظام‌های دانی و قدرت، نسبتی همبستگی وجود دارد و هر صورت‌بندی دانی، روش‌ها و عملکردهای خاصی برای کاربرد نظرات اجتماعی و کنترول دارد.

به طور کلی، گفتگو در بین حال به مثابه یک قدرت است که همه چیز را به خود جذب می‌کند و با ایجاد رژیم حقیقت خاص خود، به هویت ما شکل می‌دهد و در پرسو تغییر گفتگوها، نحوه نگاه به انسان هم عوض می‌شود. در این معنا «گفتگو»

همچون قدرت اجتماعی عمل می‌کند و انسان را به زیر سلطه درمی‌آورد. گفتگو، به عنوان قدرت در هر زمینه‌ای چیزهایی را حفظ و چیزهایی دیگر را حذف می‌کند»^۷ بر این اساس، موضوع اصلی گفتگو «حکم» است که همواره با قواعد و اعمال اجتماعی، اشکال، هویت و روابط قدرت عمل می‌کند و در پیوند با تغییرهای حاکم‌شدن و مقاومت عمل می‌کند به تعبیر بهتر، «گفتگو» نوعی قدرت است که در میان اجتماعی می‌چرخد و می‌تواند به تغییرهای حاکم‌شدن و همچنین مقاومت بچسبد»^۸

در تحلیل نهایی، می‌توان گفت که فوکو از ارائه تحلیلی ساختارگرایانه اجتناب می‌ورزد و برخلاف ساختارگرایی، سه جناب ایجاد الگوی صوری قاعده‌مندی برای تبیین رفتار انسان نیست. او هر خلاف ساختارگرایی که نظام زبان را تعیین کننده فرهنگ و معنای دانش نشان می‌دهد، که چگونه کاربرد زبان، گفتگو، همواره با کاربرد قدرت همراه است. نهادهای اجتماعی در چهارچوب گفتگو و از طریق فرایند حفظ برخی اشکال و حذف برخی دیگر، قدرت خود را مستقر می‌سازند»^۹ در واقع، از اوایل دهه ۱۹۷۰، نگرش ساختارگرایانه فوکو با تأکید بر مفهوم گفتگو، جای خود را به روش «تبارشناسی» و بحث از تکنولوژی بدن»^{۱۰} و رابطه آن با قدرت و دانش (به جای بحث از رابطه ساختار و معنا در تحلیل گفتگو) می‌دهد هر چند باید این نکته مهم را به خاطر سپرد که روش «تبارشناسی» در صدد برررسی مسائلی متفاوت با مسائلی مطرح‌شده در روش دیرینه‌شناسی است و این روش نمی‌توان آن را

جانشینی برای روش دیرینه‌شناسی دانست بلکه مکمل آن است.

۲- روش «تبارشناسی» مفهوم تبارشناسی در آثار متأخر فوکو به عنوان یکی از بنیان‌های معرفت‌شناسانه تفکر وی برگرفته از اندیشه‌های نیچه در کتاب «تبارشناسی اخلاق» است. تبارشناسی در مقابل با روش‌شناسی سنتی تاریخ به کار می‌رود و هدف آن، ثبت و ضبط ویژگی‌های یگانه و بی‌معنای وقایع و رویدادهاست. از دیدگاه تبارشناسی، هیچ گونه ماهیت ثابت یا قاعده بنیادین یا ثابت متفاوتی وجود ندارد که موجب تحول تاریخ شود بلکه باید پرسو ته شکاف‌ها گسست‌ها و جدایی‌هایی که در حوزه‌های گوناگون معرفتی وجود دارد را جستجو کرد. تبارشناسی، فروپاشی‌ها را همان‌جایی می‌جوید که کمتر از هر جای دیگری، اقتضای نشان می‌رود و در همان چیزی می‌جوید که بدون تاریخ شمرده می‌شود یعنی در احساس‌ها، عشق، وجدان و غریزه‌ها. بازگشت این رویدادها را ضبط می‌کند «البته»^{۱۱} نه برای آنکه متعینی تریبی تکامل‌شان را ترسیم کند بلکه برای آنکه معنای متفاوتی را باز یابد که این رویدادها در آن، نقش‌های متفاوتی ایفا کرده‌اند»^{۱۲}

به نظر فوکو، یکی از ویژگی‌های عمده تمدن مدرن، تسلط نظر‌های کلی معرفت و اندیشه‌هایی است که به واسطه مطلقه نظر‌های عام، به سکوت کشیده شده‌اند. «اما تبارشناسی در پس مرکز زبانی از تولید نظری است تا امکان شورش، مبارزه تحت اقتدار و فراهم آوردن همچنین در پس احساسی تجربه‌هایی است که زیر پای نظریه‌های عام فرورودیده شده‌اند»^{۱۳} بنابراین بر اساس روش تبارشناسی، اندیشه‌های سیاسی به جای اینکه در قالب فکرها و سنت‌های فکری واحدی طبقه‌بندی شوند، به عنوان وقایع و رخدادهایی که در یک مقطع زمانی به صورتی خاص (تحت تأثیر گفتگو، تمدن، عصر خویش) سر بر آورده‌اند، مورد توجه قرار می‌گیرند. در اینجاست مفهوم «گسست معرفت‌شناسانه» که برگرفته از اندیشه‌های «کاستون باشلان» است در اندیشه فوکو مرکزیت می‌یابد که بر اساس آن، اندیشه، نوعی رخداد است که هیچ‌گاه تکرار نمی‌شود بلکه در شرایط و زمانه‌ای که اتفاق می‌افتد، تبارهای مختلفی دارد. با توجه به هر یک این نکته است که می‌توان معنای مفهوم «حال حاضر» را که فوکو در ارتباط با نحوه نگرش به تاریخ به کار می‌برد، در یافت. «مستقر» در مفهوم حال حاضر در برابر مفهوم گذشته این است که تاریخ گذشته همانند علمی نظامی است که مرکز تقابلی ندارد، قطبی ندارد و بر آنکه است. تاریخ هم مثل علم و واقعیت بی‌کمان، بی‌حدومرز و فاقد سلسله‌مراتب است و ما به آن سلسله‌مراتب می‌دهیم ما می‌گوییم بعضی چیزها هم‌تراز بعضی دیگر است. مثلاً شاهان در رأس هرم هستند، پس به نظر فوکو مسأله این است که جورج و قتی که تاریخ می‌نویسد تاریخ را از دیدگاه علائقی فلسفی می‌نویسد پس تاریخ، تاریخ حال حاضر است»^{۱۴}

اما سگه اصلی در تبارشناسی فوکو که با موضوع این مقاله ارتباط دارد این است که چگونه انسان‌ها به واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌های از روابط قدرت و دانش، به عنوان سوزده و نیز تمکین می‌شوند. در واقع، با بهره‌گیری فوکو از روش تبارشناسی، مطالعات وی پیرامون قدرت، جدی‌تر می‌شود و بر صدد بر می‌آید به بررسی رابطه قدرت، دانش و دیگر اتمی پردازد از این رو، با بحث پیرامون مسائلی مانند زندان و مجازات، بیمارستان و مدرسه، در صدد ردیابی تکنیک‌های جدید قدرت در عصر مدرن می‌آید. در یک تعبیر کلی، می‌توان گفت که «فوکو در تبارشناسی به تحلیل شرایط تاریخی پیدایش علوم انسانی، روابط آنها با تکنولوژی‌های قدرت، آثار سوزده و نیز سلسله‌مراتب آنها و چگونگی تأسیس رژیم‌های حقیقت سخن می‌گوید»^{۱۵}

۳- دیدارشناسی: دیدارشناسی، دیدارشناسی دیگر جریان فکری‌ای است که فوکو از آن تأثیر پذیرفته است. در نگرش دیدارشناسی، انسان، هم



موضوع شناسایی (پسره) و هم فاعل شناسایی (سوزه) است و در فعلیات های ممانعتی «من» است. استدلای تحقیق می کند «من» که به همه موجودات از جمله بدن خودش، به فرهنگ و تاریخ معنا می بخشد البته باید ابتدا به این نکته توجه کرد که فو کو از این نوع نگرش هم کناره گیری می کند و بر خلاف روش پدیدارشناسی به فعلیات ممانعتی فاعل شناسایی مختار و آزاد متصل نمی شود.^{۳۳۳}

فوکو هر روش پدیدارشناسی، از افکار هوسرل، هایدگر و هومبولدت می تأثیر پذیرفته است. از دیدگاه هوسرل، پدیدارشناسی، ابزار فلسفی فهم هستی روزمره از علی در جهان است او معتقد بود که «کل حقیقت هستی یا علمی، نهایتاً در درون زیست-جهان تجربه هستی مینا دارد. به عبارت دیگر، هوسرل پس از آن بود که حقایق به اصطلاح علمی همه مدون را باید از نو در فعلیات های آگاهانه انسان، زمینه‌یابی کرد. مسأله اصلی، هزینه‌یابی حقیقت در تجربه است. برای انجام این کار، می‌باید شیوه‌های گوناگون ساختن معنا به وسیله آگاهی انسان و به واسطه ادراک و زبان، مشخصه شود این همان پدیدارشناسی است. نت که در حدیث، بررسی چگونگی پدیدارشناسی جهان در آگاهی است. زبان در آغاز است. پدیدارشناسی نشان می‌دهد که جهان پیش از آنکه موضوع شناخت ما باشد تجربه‌ی است که در آن زیست می‌کشد. پس تجربه‌ی هستی است نه معنی، پس باید آن نقطه اولیه تماس میان انسان و جهان را یافت که پیش از تجزیه ذهن و عین یا حوزه و ابزار در تجربه ما وجود داشته است.^{۳۳۴} به تعبیر روش من، ذهن (آگاهی) و عین (جهان زیست) را نباید به عنوان «واقعیت» در خود یا «آگاهی» در خود دانست که به صورتی منفرد و منزوی و گسسته از جهان قابل تجربه است بلکه آنها در ارتباط با هم عمل می‌کنند و لازمه آگاهی و هستی‌یابی هستند. در کتاب رابطه میان آنهاست.

در پدیدارشناسی هایدگری، انسان به عنوان فاعل شناسایی به وجود می‌آید که در کارهای تاریخی فرهنگی آن که در درون آنها رشد می‌یابد شکل می‌گیرد. این کارها به پیش‌زمینه‌ی تاریخی تشکیل می‌دهد که هیچ‌گاه نمی‌توان آن را به طور کامل شناخت و بر حسب عقاید فاعل شناسایی ممانعتی فهم کرد. این کارها، کارهای نهفته در پیش‌زمینه متضمن معنایی هستند و شیوه‌ی اثر فو کو بر وجود با اندیشه فوکو و هایدگر در بارند. هایدگر این معنای نهفته در کارها را «تعبیر» می‌خواند و وی در کتاب «بودن و زمان» این روش را «هرمنوتیک» می‌خواند که به معنای عرضه تعبیری از تعبیر منسوخ در کارهای روزمره است. در واقع هرمنوتیک هایدگری، منشأ معنا را در متن کارهای اجتماعی، تاریخی و فرهنگی جست‌وجو می‌کند و بر این نکته تأکید می‌ورزد که هرایی فهم هر واقعیت اجتماعی، باید زبان آن واقعیت را فهمید. به عبارت دیگر، زبان، جزئی از واقعیت اجتماعی است یا واقعیت اجتماعی، جزئی از زبان است. البته منظور از زبان، مجموعه معنایی، هنجارها و ارزش‌هایی است که در یک جامعه وجود دارد.^{۳۳۵}

لینا فوکو بر خلاف این جزئیات احسار

(هرمنوتیک) قائل به این امر نیست که حقیقت فایسی و عینی و نهفته‌ای، برای کشف کردن وجود دارد زیرا معرفت‌شناسی او متأثر از نوعی هرمنوتیک را در پیکار است که در آن، بر این نکته تأکید می‌شود که هیچ حقیقتی در کل نیست و این تعبیرهای مثبت که به حقایق جهان، شکل می‌دهد چه بان خرد، جهانی است از شناسایی بی‌معنا و صرفاً از طریق سخن و زبان است که نحوه نگاهی خاص به آن پیدا می‌کنیم. بنابراین خودفهمی‌های مابعدی زبان، سخن و گفتار، شکل‌دهنده به واقعیت هستند و جهان خارج صرفاً از طریق زبان و سخن ساخته می‌شود. هایدگر فوکو، هرمنوتیک می‌کوشد حقیقت آنچه را که تعبیر می‌کند، هر چه باشد در حالی که حقیقتی در کار نیست بلکه تنها با کثرتی از تعبیر روبرو هستیم. معرفت ممانعتی، حقیقت امور نیست زیرا هیچ حقیقت مابعدی، گفتمانی وجود ندارد. توفیق هر گفتار در گسری و رابطه آن با شئیکه قدرت است. قدرت ابزاری در همه‌جا اشکالی از حقیقت را تولید و تشکیل دیگر را طرد و حذف می‌کند. هر گفتار، رژیم حقیقتی است که هویت فردیت، ذهنیت و کردارها را متضمن می‌کند.^{۳۳۶} از این رو، می‌توان فوکو را همان‌طور که در کتاب «حقیقت فوکو» فرانسوی، ساختگرایی و هرمنوتیک آمده است، متفکری فرانسوی ساختگرایی و هرمنوتیک دانست.

تحلیل روابط قدرت از منظر فوکو:
«من می‌خواهم راه دیگری پیشنهاد کنم که ما از او دورتر به اقتصاد جدید روابط قدرت» برسانده واهی که تجربی است، دارای اثر بر رابطه نزدیک تر با وضعیت جاری ما و متضمن رابطه پیش‌تری میان نظریه و عمل است. این راه عبارت است از اینکه شد کمال مقاومت در مقابل انواع مختلف قدرت و با به عنوان نقطه عزیمت خود انتخاب کنیم. همچنان که اشاره شد با بهره‌گیری فوکو از روش تبارشناسی، مطالعات وی بر امر توان قدرت جدی تر می‌شود به عبارتی، شاهد آن هستیم که ملایق و حذف‌های فکری او از اواخر دهه ۱۹۶۰ و به‌طور دقیق‌تر، پس از سرکوب جنبش دانش‌جویی در مه ۱۹۶۸، دچار تحولی اساسی می‌شود و در شناسایی «تحلیل روابط قدرت» تبیین می‌یابد. کتاب «مراقبت و تنبیه» که در آغاز دهه ۱۹۷۰ نوشته شد، حاصل توجه فوکو به قدرت در این مقطع است. هر چند فوکو، خود این امر را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «من از تئوری پوزیتوان قدرت از آنجا حداقل می‌توانم بگویم که قدرت به عنوان یک مسأله مستقل، مورد مطالعه من نیست.»^{۳۳۷} اینستا باید به این نکته توجه کرد که هایدگر فوکو درباره قدرت، در چهار چوب نظریه خاصی که توصیفی فارغ از متن، غیر تاریخی و عینی عرضه بسیار مطرح نمی‌شود بلکه وی در صدد برمی‌آید به تحلیل منظم روابط قدرت با به گفته خودش «تحلیلات قدرت» بپردازد. به اعتقاد او «اگر بگوئیم نظریه‌ی درباره قدرت بر ما مانع است در آن صورت هم سواره مجبور خواهیم بود که آن قدرت را با عنوان پدیدمی که در مکان و زمانی خاص پدید می‌آید در نظر بگیریم»^{۳۳۸} که پیامد این امر، در برداشتن نظر به‌هایی کلی و ارائه پیشینی یک دست و یکپارچه از قدرت است که با

روش تبارشناسی فوکو که بر تحلیل کردارها به صورتی خاص و توجه به متن فرهنگی کردارهای انجام شده مبتنی است، در تقابل است. فوکو تمسک به تحلیل روابط قدرت را مستلزم تقابل چند نکته می‌داند:^{۳۳۹}

- ۱- تنظیم تمایزهایی نظیر شئون و امتیازات سنتی، تمایزهای ایجاد شده توسط قانون، زبان و فرهنگ که به فرد امکان می‌دهد تا به نحوی بر اعمال دیگران تأثیر بگذارد.
- ۲- انواع اهداف و مقاصد که اعمال کنندگان قدرت تعقیب می‌کنند نظیر حفظ امتیازات، امنیت خود و...
- ۳- وسایل برقراری روابط قدرت در حسب اینکه آیا قدرت به واسطه تهدید کاربرد وسایل قوه قهریه، به واسطه اثرات ترغیبی کلام، یا کاربرد وسایل کمپویش پیچیده کنترل یا کاربرد سپه، ست‌های مراقبتی، یا به کارگیری باطنی‌ها به موجب قواعدی که آشکار یا ضمنی، ثابت یا قابل تغییر هستند، یا کاربرد وسایل تکنولوژیک برای اجرای همه اینها یا بدون کاربرد این وسایل اجراء می‌شود.

۴- اشکال نهادی: بی‌این اشکال ممکن است گرایش‌های سنتی، مساختارهای حقوقی و پدیدم‌های مربوط به رسوم و شیوه‌های رایج را با هم بر آمیزد (مانند نهاد خانواده) همچنین ممکن است به شکل چهارچوبی بسته ظاهر شوند که دارای کارون دقیق، قواعد و ساختارهای سلسله‌مراتبی و شخصی، و استقلال نسبی در عملکرد هستند. علاوه بر این اشکال، ممکن است هیأت از نظام‌های بسیار پیچیده‌ی پلانسند که واجد دستگاه‌هایی چندگانه (تعبیر دولت) است و کارویژه‌ها، اعمال بسیار سه‌گانه در همه امور، ایجاد نظم و مراقبت سراسری، اعمال تنظیم و نظارت و تأثیرات پای هم توزیع همه روابط قدرت در درون نظام اجتماعی است.

۵- در جات عقلانی شدن، اجرای روابط قدرت به عنوان عمل در حوزه‌ای از امکانات، ممکن است به نسبت تأثیر گذاری ابزارها و قطعیت نتایج آنها و نیز به نسبت هزینه اجتماعی (خواه هزینه اقتصادی و وسایل مورد استفاده یا هزینه به مفهوم مفاومتی که بر انگیزش می‌شود) پیچیده تر شود. فوکو با توجه به این نکات، در صدد تحلیل روابط قدرت بر می‌آید. در تحلیل فوکو، قدرت به معنای عملی است که موجب تغییر یا جهت‌دهی (راهبری) به رفتار دیگران می‌شود. از این منظر، قدرت همان‌طور که کنایه‌ی عملی است که روی اعمال ممکن دیگر تأثیر می‌گذارد، قدرت بر می‌انگیزد. انجوا می‌کند تسبیل می‌کند یا دشوار می‌سازد، محدودیت ایجاد می‌کند یا مطلقاً منع و نهی می‌کند یا این‌جمله، قدرت همواره شیوه انجام عمل روی فاعل عمل است زیرا فاعل عمل، عمل می‌کند یا قادر به انجام عمل است.^{۳۴۰} در این تعبیر، اگر آنجا که اعمال طرف «الف» توسط طرف «ب» در حوزه عمل طرف «ب» را تعیین کند، طرف «الف» بر طرف «ب» اعمال قدرت کرده است.^{۳۴۱}

نسبیت قدرت و آزادی
هر دیدگاه فوکو، پس قدرت و آزادی رابطه نزدیکی وجود دارد و روابط قدرت به معنای بازی‌های استراتژیک میان افراد و آزادی است که به رغم تأثیر پذیری از قدرت می‌توانند بر اعمال دیگران تأثیر بگذرانند. به زعم وی، قدرت صرفاً بر افراد آزاد یعنی کسانی که در موضع انتخاب قرار دارند اعمال می‌شود زیرا هدفش نمودن بر گزینش‌های انسان و شکل دادن به اعمال اوست. از این رو نمی‌توان رابطه بنده و آزادی را رابطه قدرت دانست بلکه در اینجا نوعی رابطه اجبار جسمانی برقرار است که بیشتر با مفهوم سلطه سخت‌گیر دارد. فوکو با تمایز بخشی به دو مفهوم قدرت و سلطه معتقد است که سلطه به روابط نامتقارن قدرت اشاره دارد که در آن، اشخاص تابع، به دلیل محدود شدن حالت به آزادی شان (توسط تأثیرات قدرت)، فضای کمی برای مانور دارند. اما قدرت به روابطی اشاره دارد که منطقیه چند جانبه، منحرک و قابل مقاومت است. فوکو در ادامه با پرسش‌های شدن میان قدرت و آزادی،

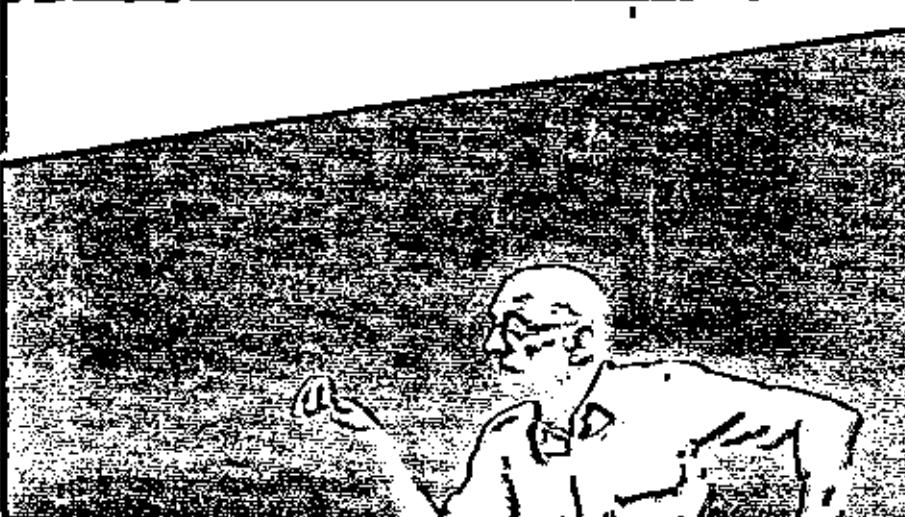
روابط قدرت را امتناع از روابط خشونت‌آمیز می‌داند. او رابطه خشونت را متضمن اعمال زور بر بدن یا تشدید به صورت مستقیم و بلاواسطه می‌داند که در نهایت فسرده را وادار به تسلیم می‌کند و خصلتی ویران کننده و متفعل کننده دارد. در حالی که وجود رابطه قدرت به معنای نفی و انکار آزادی نیست بلکه هستی بر نوعی راهبردها یا «استراتژی‌های است» که بر اساس آن، دیگران بر حسب تکنیک‌های خاص قدرت هدایت می‌شوند و متضمن حوزه‌ی کاملی از پاسخ‌ها، واکنش‌ها، نتایج و تغییر ممکن است.^{۳۴۲}

در نتیجه به زعم فوکو، قدرت و آزادی نه در مواجهه با هم بلکه در ارتباط با هم عمل می‌کنند. این تلقی از قدرت در برابر تعاریف رایج شده از سوی متفکران مدرن (نظیر ماکس وبر، هابز، مارکس، وبر و...) قرار می‌گیرد که بر اساس آن، قدرت به عنوان قوتی است که توانایی‌های یکی از بازیگران، آنها را در معرض قرار می‌دهد که در جهت تغییر رفتار تبعیان، حدی بر آزادی‌های آنها بگذارد.

قدرت به مثابه امری از بیاطنی
فوکو، قدرت را به مثابه رابطه بین نیروها مورد توجه قرار می‌دهد و آن را محدود به رابطه حاکم و رعیت و یا بازتاب یافته در ساختارها و نهادهای منکرک و محدودی نظیر دولت و احزاب نمی‌بیند. از نظر وی، در دانش حقوقی-فلسفی از قدرت و تبیین قدرت در ارتباط با نهادهایی نظیر خانواده و دولت، ریشه در نگرش مدرن دارد و باعث شگفتی است اگر مفهوم مدرن قدرت با نهاد پادشاهی و دولت بیرون نداشت باشد. به تعبیر وی، «خطره سیاسی مدرن هرگز دست از سر پادشاه برنداشت است»^{۳۴۳}

فوکو بر این باور است که دولت صرفاً نهادی است که در آن قدرت در شکل نهایی خود قابل مشاهده است اما قدرت عمیقاً ریشه در شبکه جامعه دارد و می‌توان آن را در تمامی عرصه‌های اجتماعی و روابط اجتماعی (حتی روابط عاشقانه) مورد ملاحظه قرار داد. از این رو نباید منشأ روابط قدرت را در نهادها جست‌وجو کرد زیرا باعث توضیح قدرت توسط قدرت می‌شود و روابط قدرت را صرفاً به صورت اشکال قانونی یا سنتی بر اجبار آن محدود می‌کند. ریشه‌های قدرت با پاید در ناپدید شدن است. نه اینکه آن را به مثابه پدیدم‌های عارضی، همانند زنده‌های برپه‌گردد جامعه، پنهان است که می‌بایست محو و نابود شود. در نتیجه سخن گفتن از جامعه فاقد روابط قدرت، صرفاً در امتزاج امکان پذیر و قابل تصور است. در نگرش فوکو، بی‌قدرت نه در اشکال رسمی و نهادینه آن بلکه در «حلقه‌های نهایی» است. حال آن، یعنی در سطح روابط اجتماعی و جایی که شکل مرشد قانونی کمتری دارد، مورد توجه قرار می‌گیرد. فوکو در صدد مورد توجه قرار دادن چگونگی قبضه یا تصاحب قدرت بر نفسی‌آید بلکه چگونگی اعمال اجرا و اثرات آن را در ارتباط مستقیم و بلاواسطه با آنچه می‌توانیم آن را «سوز» یا «هزینه» قدرت بنامیم، مورد توجه قرار می‌دهد.^{۳۴۴} او در این باره می‌گوید: «موضوع اصلی من در تحقیقات، قدرت نیست بلکه چگونگی ساخته شدن انسان به عنوان سوز است»^{۳۴۵} او در این راستا، مابقی مانند جنسیت را صرفاً کل‌گرایه طبیعی انسان برای تولید مثل یا کسب لذت نمی‌داند بلکه آن را به عنوان منظومه‌ای از گفتارها و رفتارها می‌داند که آدمیان (افراد) را هر چند منافع جات قدرت قرار می‌دهد، به عبارتی، جهت‌یابی می‌کند. است از راهبردی در جهت اداره تولید و نظارت بر اقدام آدمیان و مناسبات اجتماعی آنها.^{۳۴۶} از این رو فوکو مسأله اصلی خود را هر توجه به قدرت به پلتن پاسخی برای این پرسش‌ها می‌داند: «قدرت چیست؟ به چه کسی یا کسانی اعمال می‌شود؟ چه کسی برای من تصمیم می‌گیرد؟ چه کسی حاکم است و فعلیات‌های مرا بر نامرئیزی می‌کند؟ تصمیماتی که اجزای زندگی مرا بر می‌گیرد چگونه اتخاذ می‌شود؟»^{۳۴۷}

تحلیل فوکو از قدرت، به مطالعه شیوه‌ها (تکنیک‌ها) و تکنیک‌های قدرت و نحوه عملکرد آن استوار است. به پایه چنین تحلیلی، قدرت را



باید به عنوان چیزی تلقی کرد که دوران می‌کند یا شاید به عنوان چیزی که فقط به شکل زنجیرهای عمل می‌کند هرگز در جایی متمرکز نمی‌شود. در دست کسی قرار نمی‌گیرد و نمی‌توان آن را بعد از آن کالا یا بخشی از دارایی آن شخص کرد. قدرت در همه جا هست، نه به خاطر اینکه همه چیز را در بر می‌گیرد بلکه از این رو که از هر جایی نشأت می‌گیرد و از پایین به بالا می‌جوشد. از این منظر، قدرت بیشتر عمل می‌کند تا اینکه در اختیار کسی باشد یا استیلا بر او داشته باشد. محسوب می‌شود قدرت در دربارنده مجموعه‌ای از موقعیت‌های استراتژیک است. قدرت هم چون راهبردهای پیچیده‌ای است که در صورت نام نظام اجتماعی در حال اجراست. هرگز به صورت جامع و جهانشمول ظاهر نمی‌شود و تنها در نقاط اعمال به صورت «قدرت» ظاهر می‌شود. در اینجا قدرت امری مطلق نیست، بلکه صرفاً مجموعه‌ای از دیگر نمی‌توان کلیتی واحد برای قدرت قائل شد. بلکه ما با وجود گوناگون قدرت در اشکال محلی، متنوع و در یک کلام همگرا و فیزیکی قدرت، مواجهم می‌بینیم. در این تصور، قدرت به شکل‌های متفاوت در موقعیت‌ها و فضاهای گوناگونی وجود دارد و هر یک از این موقعیت‌ها و فضاها تاریخ ویژه و تکنیک‌های مربوط به خود را دارند.

بر سخن چنگاکی بی‌واسطه می‌گشاید آن را محاصره می‌کنند بر آن داغ می‌کوبند آن را امرو تریب می‌کنند، نهد پهاش می‌کنند و ملزم به انجام کارهایی می‌کنند و چه اجزای مراسم وادارش می‌کنند. در نتیجه، گمان به عنوان قابل دانی، موضوع محصول همین سلسله‌امشاهده ساخته می‌شود. به هر صورت می‌توان چنین مطرح کرد که در صورتی شبکه‌های از قدرت که از جانب فوکو مطرح می‌شود، افراد نه تنها در درون شبکه‌های قدرت در رفت‌وآمد هستند بلکه همیشه در وضعیتی دوگانه به سر می‌برند. اعمال قدرت و تحت سیطره آن قرار داشتن، در اینجا چنین تصور می‌شود که هیچ قدرتی وجود ندارد که کلاً در دست یک شخص باشد و او به تنهایی بتواند بر دیگران اعمال سلطه کند. قدرت نه یک نهاد یا ساختار، بلکه ماشینی است که همه در آن گرفتارند. کسانی که اعمال قدرت می‌کنند، به اندازه نگرش به قدرت پهلندهای خاصی در نحوه تحلیل بر جای می‌گذارند. اگر قدرت چیز نیست یا کنترل مجموعه‌ای از نهادها نیست و یا حتی علاتی نیست، در تاریخ نیست در آن صورت وظیفه تحلیل‌گر، تعیین و تشخیص عملکرد آن خواهد بود.

قدرت ادانی

فوکو، سازو کارهای قدرت را متضمن ابزارهای کارآمد برای تولید و تثبیت معرفت می‌داند و چنین می‌نویسد: «هر لقب نوشته‌ها قدرت با صفاتی منفی همراه بوده است. قدرت محروم می‌کنند، سرکوب می‌کنند، سانسور می‌کنند، معذرت می‌کنند، پنهان می‌کند و می‌بوشد». هر حالی که قدرت تولید کننده است و وقتی که قدرت از طریق سازو کارهایی همچون مشاهده، شوه‌های ثبت و روندهای تحقیق و پژوهش اعمال می‌شود، بدین معناست که قدرت راهی ندارد جز آنکه دستگاه‌هایی را برای شناخت پدیدآورد، سازمان دهد و به کار اندازد. اعمال قدرت ضرورتاً دستگاه‌های دانش را به حرکت درمی‌آورد و فضاهایی را ایجاد می‌کند که در درون آنها دانش شکل می‌گیرد.

این طرز تلقی از رابطه قدرت

و دانش در برابر این تصور رایج در نگرش مدرن قرار می‌گیرد که در آن، شکل‌گیری دانش، موکول به هم‌نشینی حوزه قدرت دانسته می‌شود. زیرا قدرت به عنوان امری منفی و سرکوب‌گر مورد توجه قرار می‌گرفته اما فوکو مطرح می‌کند که آیا اگر قدرت صرفاً سرکوب‌گر بوده ما پیوسته از آن اطاعت می‌کردیم؟ او چنین پاسخ می‌دهد که قدرت از آن رو موقعیت خود را حفظ کرده است که صرفاً مانند نیرویی ظالمانه، با بارم سنگینی که در برابر آن مقاومت صورت می‌گیرد عمل نکرده است. قدرت عملاً وسیله‌ای بوده است که با آن، همه چیز یعنی تولید دانش، شکل‌های گوناگون و لذت‌بخش داده است. در نتیجه، فوکو رابطه قدرت و دانش را از منظر بیرونی مورد توجه قرار نمی‌دهد یا یکی از آنها را نتیجه و پیامد یکی دیگر نمی‌داند بلکه معتقد است که قدرت و دانش، مستقیماً بر یکدیگر دلالت می‌کنند و هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش تصور نیست. هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد. «قدرت فوکو، علوم انسانی و اجتماعی به عنوان جزئی از فرایند اعمال قدرت و اعمال سلطه بر انسان، چگونگی شکل‌گیری گفتارهای مختلف را در پست‌روابط قدرت مورد تبیین قرار می‌دهد.

در این رویکرد تکنولوژی قدرت در دربارنده مجموعه‌ای از گفتارهای علمی است. زیرا ضرورت تشخیص، طبقه‌بندی، تعیین انواع مجازات‌ها و شناخت خصایل مجرمان و روحیات آنها موجب پیدایش حوزه‌های سازماری از دانش،

یعنی «انانومی سیاسی بدن» شده و آن را در خدمت تکنولوژی‌های قضایی قدرت قرار می‌دهد. بر این اساس، بهره‌گیری تکنولوژی‌های قدرت از دانش، در راستای تمیز بینجاری‌ها از ناهنجاری‌ها و شکل‌گیری نوعی «حصرنندی گفتاری» و «توزیع» و «تخصیص» موجب می‌شود که مسائل انسانی سیاسی به زبان فنی-علمی و بی‌طرفانه مورد تحلیل قرار گیرد. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که وقتی که قدرت از طریق سازو کارهایی نظیر سلسله‌ای اعمال می‌شوند، راهی ندارد جز آنکه دستگاه‌هایی را برای شناخت به وجود آورد، سازمان دهد و به کار اندازد.

قدرت و مقاومت

توجه حوزه مقاومت‌های صورت گرفته در برابر قدرت ما را در فهم هر چه بهتر روابط قدرت جاری می‌دهد. به اعتقاد فوکو، هیچ قدرت با اختطاری راسی توان یافت که در برابر خود مقاومت نیافرند. «قدرت در برابر هر روابط‌های از قدرت می‌توان حوزه‌های گوناگون را واکنش‌ها و واکنش‌ها و تأثیرات ممکن است از طریق ماهیت مقاومت در برابر آن ایجاد می‌شود شناخت شود. مقاومت همیشه در روابط قدرت به عنوان «تحلیل غیر قابل تقلیل» مورد نظر قرار می‌گیرد. در واقع، قدرت صرفاً هر چنان مبارزه‌ها و واکنش‌ها و مقاومت‌هایی جریان می‌یابد که انسان‌ها جهت بهمین سختی مناسبت قدرت صورت داده‌اند. از این رو، مورد توجه قرار دادن اشکال مقاومت صورت گرفته در برابر قدرت، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر محسوب می‌شود.

فوکو، هدف خود را در مطالعه و تحلیل دقیق تر قدرت، ارائه نوعی تحلیل تجربی تر از قدرت می‌دهد که در آن، اشکال مقاومت در برابر انواع مختلف قدرت، به عنوان نقطه عزیمت مورد توجه قرار می‌گیرد. او به جای اینکه، قدرت را از نقطه نظر علاتی درونی آن و نظارت عقل بر قدرت تحلیل کند (چنان که از زمان کانت مطرح شد)، به روابط قدرت را بر پایه مبارزات صورت گرفته در برابر آن مورد ارزیابی قرار می‌دهد. از این رو، این استدلالی که در برابر قدرت را در اشکال زیر به عنوان نقطه عزیمت خود برمی‌گزیند، زنان در برابر

در تحلیل فوکو قدرت موجب تغییر یا جهت‌دهی به رفتار دیگران می‌شود از این منظر، قدرت ساختار کلی اعمال است که بر اعمال ممکن دیگر تأثیر می‌گذارد

مردان، فرزندان در برابر والدین، بیزاران روانی در برابر روان‌کلان و... فوکو، این مبارزات را امر اساسی جهانی می‌داند که محدود به کنسوزی خاص نیست. دارای ماهیتی مبارزه‌طلبانه و اقتدارگرازه است. در مخالفت با اثرات قدرت صورت می‌گیرد. فوکو معتقد است که اشکال مبارزه در بدتر زمان، دچار تغییر شده و دیگر مانند گذشته، در صدد مورد تردید قرار دادن نهاد قدرت (در قالب پادشاه) نیستند بلکه در این مبارزات، هدف، مورد سؤال قرار دادن رابطه قدرت و دانش و به تعبیری، اشکال قدرت و تکنیک‌های آن است. او به شکل این مبارزه را به صورت مبارزه علیه اشکال سلطه (قومی، مذهبی و اجتماعی)، استعمار یا علیه آن چیزی که فرد را به خودش مفید می‌کند و بدین شیوه وی را تسلیم دیگران می‌سازد. مورد شناسایی قرار می‌دهد که با هدف رهایی از بند سلطه و دستنهایی به ارائه تشریحی از سوز (خود) صورت می‌گیرد. نتیجه آنکه اعمال قدرت معمولاً به خاطر نبرد اتباع در معرض خطر قرار دارد و تکنیک‌های اعمال قدرت به دلیل مواجهه با مقاومت، تدریجاً و هزینه‌های پرش رو با نوعی پالایش و اصلاح مداوم همراه است.

تبارشناسی قدرت مدرن

مطالعات تجربی فوکو در بهره‌مندی بر سهاله چگونگی ظهور و نمای شدن اشکال مدرن قدرت از سایر اشکال سنتی قدرت متمرکز است. از نظر وی، بقا و استمرار مدرنیته (حداقل در برخی از وجوه آن) مرهون عملکرد ویژه جدید قدرت است. آن است. این رژیم، در بر داشته‌ها فرایند

عملگردها موضوعات تحقیق، موقعیت‌های نهادی و رفتار از همه اینها، مفردات (ضوابط) سیاسی است که آن را به طریقی قابل ملاحظه‌ای متفاوت از رژیم‌های پیشین می‌کند. به اعتقاد فوکو، باید اعمال قدرت را نه از نظر حق بلکه از نظر تکنیک، نه به لحاظ قانون بلکه به لحاظ بهنجار سازی، و نه از نظر مسوود استفاده بل از نظر مجازات و کنترل بهمین سبب به زعم وی، اندیشه سیاسی مدرن از آنجایی برای اندیشیدن در ساره شکل‌های نوین قدرت تا رسالت که پرسش‌های فلسفی سیاسی را چون پرسش‌هایی حقوقی-حقوقی مطرح می‌کنند مانند اینکه حدود قدرت کدام است؟ یا چگونه می‌توان استفاده و مسوود استفاده از آن را محدود کرد؟ فوکو می‌گوید اندیشه سیاسی مدرن با سخن گفتن از حقوق «حکمران» و «مطایف» «شیاع» (اسن واقعیت را از نظر پنهان کرده که گفتارهای مربوط به حق و مشروعیت نه صرفاً راه‌هایی برای حفظ وجود افراد از وجود قدرت بلکه اعمال متضبط کننده‌ای هستند که سوزهای انسانی را در روابط نوین قدرت می‌سازند. او در این باره می‌نویسد: «هیچ حضور ثابت حقیقت یا خود قدرت توجه نگذیرد بلکه آنها را همچون استراتژی تصور کنید که به موجب آن می‌تواند به پنهان‌تاریفات سلسله‌آمی آن استراتژی، نه بازیابی حقیقت بلکه به گرایش‌ها در کنده تا تکنیک‌ها ابزارها و کارگرهای قدرت نسبت داده می‌شوند. می‌باید در آن استراتژی، شبکه‌های از روابط قدرت را کشف کرد که در واقع در حال تنش و فعالیت هستند.»

طبق نظر فوکو، قدرت مدرن برخلاف اشکال پیشین قدرت محلی، تولید کننده متناوب، شبکه‌ای و جامع است که این امر، متناز از فضای است که قدرت مدرن در آن ظهور کرده است. فوکو معتقد است که برخلاف تصور ما، رژیم قدرت دانش مدرن، از بالا بر افراد تحمیل نمی‌شود بلکه به طروری تدریجی، از اواخر قرن هجدهم، در اشکال محلی و خرد در قالب نهاد‌های انضباطی، توسعه یافته است. به زعم وی، گونه‌های مختلفی از خرد تکنیک‌های قدرت که از طریق مراقبت‌های پزشکی و کنترل و مراقبت در قالب نهادهایی نظیر بیمارستان، زندان و مدرسه اعمال می‌شود، شکل مدرن قدرت و از اشکال قدیمی آن، که نوع مراکز پزشکی و متمرکز قدرت بوده متمایز می‌سازد.

از دیدگاه فوکو، فایده‌های قدرت تنظیم رفتار افراد و کنترل آنهاست و حکومت در این معنا به تنظیم رفتار از طریق کارپرد پیش یا کم عقلایی ابزارهای مناسب تکنولوژیک دلالت دارد. بر این اساس، نهاد‌های انضباطی قدرت مدرن، مواجهه با سالی نظیر سازماندهی، مدیریت، کنترل و نظارت جمعیت زیادی از افراد بودند. در مواجهه با این مسائل، تکنیک‌ها و تکنیک‌هایی در اروپای قرن ۱۷ مطرح شد که در بر دارنده عنصر محاسسه و شناخت هدف، مورد نظر بود یکی از این تکنیک‌ها نظارت

تاریخ و فلسفه



بود که به عنوان تکنیک دانش قدرت از سوی ابزار کنندگان جامعه در نهادها مکتس می یافت و از طریق اعمال کنترل، شناسایی و نظارت مستمر بر تابعین، عمل می کرد. این تکنیک های انضباطی قدرت که از طریق نظارت و مشاهده اعمال می شد، قدرت را در پهنی عسک با دانش قرار می داد و خشونت و خصلت نظامی قدرت را تعدیل کرده و با اخرونی نمودن نظارت و کنترل مستقیم افراد را پذیرای آن می کند. این نحوه نظارت از طریق فرایندهای فردی سازی یا نظارت سراسری بر تعدادی که از طریق سبک معماری و نوآوری های سازمانی، به صورتی مسلط بر آیین اعمال می شد. افراد را در دمای خاصی نظیر زین امرد یا سالام پیلر طبقه بندی می کرد تا آنچه بود که جنبه های مفید و منتقله می شد، محقق شود. این شکل انضباطی قدرت بر یک یا چند نفر با اهداف ذیل اعمال می شد: هر ای آنها مهارت، توانایی آنها برای کنترل خود را شکل می دهد، توانایی آنها برای عمل هماهنگ و افزون می سازد آنها را در برابر فرمان و دستور منطقی می کند، پادشاه سیرهای دیگری خصوصیات آنها را قابضی می کند. فوکو به منظور فراتر توضیحی دقیق از این شکل قدرت، مفهوم قدرت مطلق، صرف بر حرکات و موارد توجه قرار می دهد و از این طریق، موضوعات پیشروی و قدرت دانشی را در ارتباط با فاعل شناسا جمعیت به دانش، به زندگی شهری و جنبه مطمح می کند به زعم وی، به گسترش انضباط در این دوره هنگام با ابداع فاعل شناسا به پیش می رود یعنی بر دانشی از انسان که دارای روح و ذهن، آگاهی، نسلت و دیگر وجوه درونی است که می تواند توسط عاملان دیگر شکل بگیرد. در نتیجه، هر یک از سازه عنوان کنشی تصویر می شود که پادشاهان نظارت، سخت گیری و طبقه بندی را مسالکهای عالی و بلندی براند. این خواست قدرت و در راستای پروژه های انضباطی و رفتار و شخصیت حاکمان را قابضی می کند چیزی که برای فوکو حافظ اصیت است. نه مان دادن این نکته است که سوزده مخلوق قدرت است یعنی سوزده مخلوق است. هر کارهای میگز و فیک قدرت و فرایند بهنجاری سازی است. در این شکل اعمال قدرت، افکارهای فاعل باطنی به صورت های جزایی و کیشری آن را روزگار ما به زندانی کردن جسم و مطیع کردن روح ادامه داده است. شکلی که در آن قدرت از درون و به صورتی مخفیانه و پنهان بر فرد و پیگر اجتماعی اعمال و موجب تثبیت زوایای قدرت بر بدن و انقیاد آن می شود. فوکو مستثانه کیشری جدید را در بردارنده مراکز بی شماری از مجاری اعمال قدرت در چهار چوب همگرایی و یک قدرت می داند که در آن سوزده گفتمان های علمی اجتماعی و تربیتی سیاسی با هم تلاقی پیدا می کنند و به شکل ظرف همیگر را ساخته و تقویت می کنند. بر این اساس، فرد واقعیتی است که پرورده فناوری های ویژه قدرت در قالب تکنیک های انضباطی است. البته فوکو مناسبات جنبه با قدرت را نه از منظر سرکوب بلکه از زاویه تقویت کننده می و باز آفرینی مورد توجه قرار می دهد که بر اساس آن، جنبه و قدرت با هم همزیستی دارند و در هم پیوسته می چارند. قدرت و لذت به ذهنیت و سوزده انسانی شکل می دهند.

به طور کلی می توان گفت قدرت مشرف بر حیات در بردارنده یکسری مفروضات این جنبه است. هسکل قدیمی قدرت که قدرت مبتنی بر حاکمیت را نشانده می کرده، اکنون جای خود را به شکلی از قدرت می دهد که در راکتای مدیریت بدن، محاسبه و ارزیابی، عمل می کند. در دوران گذشته اشکال متنوعی از انضباط در چهار چوب دانشگاه ها، مدارس، قیامستان ها، بیمارستان ها و بیسبقت و در هر صدهای سیاسی و اقتصادی، مسائلی مانند نرخ زاد و ولد، طول عمر، بهداشت و رفاه عمومی و مسکن مورد توجه قرار گرفت.

نتیجه

بخت فوکو در باره قدرت، یعنی درباره جوتوب تحول یافته مدرن است که در آنها روندهای همگرا تیک به نحوی فلسفی تحقق یافته و قدرت

مراکز در قالب دولت گسترگ شده است. در این حالت قدرت دیگر بر خلاف تصور سنتی، یک سخنرانی عرفه شده از قرائت یکدگر می نیست. مجموعه ای از گزاره ها است که به گونه ای مستقل در شمس نهادها تولید می شود و به سیرانی که کمتر دست به دامن یک اراده عالی شود و بیشتر در گرو مشاهده عینی و بلکه علم پیشفناختی است. برای این امر، موضع روش شناختی فوکو در باره قدرت، در برابر موضعی قرار می گیرد که وی از آن به گفتمان «حققی-قضاتی» تعبیر می کند. گفتمان حققی-قضاتی از دوره فرعون وسطی رواج یافته بود و طبق آن قدرت به عنوان امری تصریح شده در چهار چوب قانون در ارتباط با زمین و نامیر حقوق و نهادهای قانونی و نظر دولت مورد تحلیل قرار می گرفت. در این دیدگاه، جهت بررسی قدرت دو مولفه فلسفی مورد توجه قرار می گرفت: 1- هویت نیروهای مسلط 2- مشروعیت یا مشروعیت پذیری. کیت: در این گفتمان چه این تصور می شد که قدرت از نقطه ای مرکزی اعمال می شود (حاکمیت)، شکلی منفی (سورکوب)، بازدارنده و منع کننده است) و بر اساسی نوعی قرار داده که در آن تمایزی جدی میان حاکم و تابع وجود دارد استوار است.

کاربرد مفهوم «حکومت مند» از سوی فوکو جهت نشان دادن این نکته است که شکل مدرن قدرت در چهار چوب دولت به صورتی انضمامی موجودیت می یابد و اعمال قدرت مرتبط با فرمولیون اقتصاد سیاسی، دیپلماتیک و تکنیک های نظامی و مفهوم قرون هیجده می سیاست گذاری است.

اما بداندت کار فوکو، طرح مجموعه ای از فرایند تازه جهت نحوه صورت بندی قدرت به شکل کنونی آن است که می توان آنها را چنین بر شمرد: 1- نخست آنکه او در پی آن بود تا تکنیک های انضباطی قدرت را همچون یک عامل عامل یعنی و تولیدی ببیند که چون حکمی سرکوبگر و تعدیل کننده دوپ او در پی آن برآمد تا روش های کیشری و سیاسی را همچون مجرعه های او فنون و اعمال ویژه دارای قدرت سرکوبگر خلقی خاص خود ببیند، نه همچون بازتاب یا نتیجه نیروهای دیگری از قبیل ساختارهای اجتماعی یا نهادهای قانون گذاری.

سوم، او در پی آن برآمد تا با طبع دانش قدرت، پیوند قدرت و آزادی و نفس ساختار دولت به عنوان یک گانه ساختار هویت بخش، در جهت هر چه انسانی تر کردن نحوه عملکرد تکنولوژی قدرت و فراهم آوردن نوعی از آزادی و سبازندگی (در مقابل سرکوب و بازدارندگی قدرت) در چهار چوب دولت مدرن تلاش کند.

4- هیوست هان

1- هیوست هان، پل رابیه و میشل فوکو

فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک ترجمه حسین ریشیبه (تهران: نشر نی، 1378) ص 32. مقدمه مترجم

کتاب: یک مکتب از فلسفه فرانسه در قرن بیستم ترجمه محسن حکیمی (تهران: قفسه، 1378) ص 215.

2- حسین ریشیبه، دولت و جامعه مدنی (گفتارهای جامعه شناسی سیاسی) (اصفهان: نشر افروز، 1378) ص 11-12.

3- 5. Michel Foucault, The Archaeology of Knowledge. London: Tavistock Publications, 1972, p103.

4- دولت و جامعه مدنی (گفتارهای جامعه شناسی سیاسی) ص 22-30.

5- همان، ص 22.

6- احمد خانی، قدرت و تولید و زندگی روزمره و سبک زندگی، علوم سیاسی دانشگاه تهران، بهار و تابستان 1378.

7- حسین ریشیبه، سال تحصیلی 81-82، ص 210.

8- میشل فوکو، فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک ص 54-58.

9- حسین ریشیبه، نظریه های فرهنگ در قرن بیستم (تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان، 1378) ص 12.

10- میشل فوکو، بیجه تبارشناسی و تاریخ ترجمه لیکو سیر حوش و اندیشی جهان دیده نو، لارنس کوی (پورستان) فرانسویسم تا سده مدرن (تهران: نشر نی، 1378) ص 222.

11- میشل فوکو، فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک ص 28.

12- حسین ریشیبه، اندیشه مدرن و پست مدرن: جزوه بررسی مکتب کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران، سال تحصیلی 77-78، ص 22.

13- میشل فوکو، فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک ص 24.

14- همان، ص 54.

15- دولت و جامعه مدنی، ریشیبه، ص 17.

16- اندیشه مدرن و پست مدرن، ریشیبه، ص 28.

17- همان، ص 122.

18- همان، ص 122.

19. Barry Smart. The Governmental of Conduct: Foucault on Rationality, Power and Subjectivity. In: Michel Foucault, London: Routledge, 1994, Vol 4, p7.

20- میشل فوکو، فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک ص 21.

21- همان، ص 222.

22- همان، ص 258.

23. Jeremy Moss(ed). The Later Foucault. London: Sage Pub, 1998, p67.

24- میشل فوکو، فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک ص 22.

25- استیوارت آر کالگ، چهار چوب های قدرتی ترجمه مصطفی یونس (تهران: پژوهشگاه مطالعات

و اندیشه، 1378) ص 89.

26. Smart, Op Cit, p9.

27. Ibid, p91.

28- محمد میرزا، میشل فوکو، یک دانش و قدرت (تهران: هرمس، 1371) ص 22.

29- میشل فوکو، (مصابحه) قدرت، بر عزت نامه دو لایه، میشل فوکو، رژیسی و راستگویی، مجله نگاه، بهار و خرداد 1372، ص 52-2.

30. Alan Sheridan, Michel Foucault (The Will to Truth). London: Tavistock, 1980, pp83-6.

31- میشل فوکو، فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک ص 20.

32- همان، ص 22.

33- میشل فوکو، مرافقت و اندیشه لولک و دانی، ترجمه لیکو سیر حوش و قسین جهان دیده (تهران: نشر نی، 1378) ص 22.

34- همان، ص 27.

35. Sheridan, Op Cit, pp 85-6.

36- میشل فوکو، فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک ص 22.

37. Smart, Op Cit, p7.

38- میشل فوکو، فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک ص 22.

39- استیوارت آر کالگ، قدرت، فرانسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه مصطفی یونس (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1370) ص 123.

40. Edward Said, Miche Foucault. In: Barry smart (ed), Michel Foucault, London: Routledge, 1994, Vol2.

41. Nancy Fraser. Foucault on modern power. In: Barry smart, Vol 2, op. cit., p137.

42. Culin Gordon (ed). Power/Knowledge: Selected Interview and Other writings, 1972-79, New York, 1980, pp. 158-59.

43- هاری هینکس، گفتارهای قدرت در تاریخ با فوکو، ترجمه مصطفی یونس (تهران: نشر چشمه، 1378) ص 32.

44- همان، ص 125-127.

45- لیکو سیر حوش، میشل فوکو، ترجمه پاک احمدی (تهران: نشر نی، 1378) ص 111 و 112.

46. Michel Foucault, The History of Sexuality, Volume I, New York: 1978, pp 139-142.

47- آلی تون، نقد میرزا، ترجمه مرتضی ابراهیم (تهران: گام، 1378) ص 81.

48. Mitchell Dean, Foucault obsession, with west Modernity. In: Barry Smart, Michel Foucault, Vol.2. London: Routledge, 1994, p290.

49. Jeff Mason. (strategies for Socialist? Foucault's conception of power, Economy & society, 1980, vol.9), p5.

50- سیرا نور میشل فوکو، ص 112.

